

## ■ مترو

### ■ سنتوری (داریوش مهرجویی)

اولین سکانس سنتوری، سکانس خروج علی از متروی تهران است. او از میان شلوغی و ازدحام، از میان تاریکی، وارد روشنایی می شود و البته قصه زندگی اش را تعریف می کند؛ که چه برآورفته، که چه کشیده. این درواقع ته قصه زندگی نوازنده و خواننده جوانی ست که در مناسبات شهر مدرن، دنیایی که خارج از جهان شاعر مسلکانه اش بنا شده و به او تحمیل می شود، گم شده و به قهقرا می رود. در تمام طول فیلم، علی و اطرافیان اش دنبال گریز گاهی



هستند. دنبال روزنه امید؛ وخب، برای پایان چنین داستانی و البته آغازش، تونل ورودی و خروجی مترو، بهترین تمثیل از مرز تاریکی و روشنایی است؛ زیستن روی زمین و زیستن زیر زمین. سنتوری با اینکه سکانسی ندارد که در آن کابین های حمل مسافر در مترو دیده شود و حتی درون یکی از ایستگاه های مترو هم نمی رود، ولی استفاده اش از مترو و استعاره هایی که در پی دارد، بیش از هر فیلم دیگری ایرانی یادآور مترو است. دیگر نمونه شاخص: زیر نور ماه (رضامیر کریمی)

## ■ باج متلفن

### ■ کلاغ (بهرام بیضایی)

شاید بیش از هر نشانه دیگری، باجه تلفن یادآور بهرام بیضایی باشد. علاقه بی حد فیلمساز به این نشانه شهری و اهمیت استعاری کابینی بسته که می تواند آدم ها را در خلوت خودشان به آدمی دیگر وصل کند، حتی در روزگار تلفن های درون خانه و تلفن های همراه



هم از بین نرفته و تا فیلم آخرش هم می توان باجه تلفن را با همان شکل کلاسیک و قدیمی اش در فیلم های او و حتی در محیط هایی غیر قابل باور هم چون رستوران وقتی همه خوابیم به جا آورد. به یادماندنی ترین باجه تلفن بیضایی اما، در کلاغ است. باجه هایی که زن برای یافتن گم شده اش از آنها استفاده می کند. دلیل این رنگ ها از باجه تلفن هم همین است که دوست ندارد کسی از آری که به دنبال اش افتاده، آگاه شود و نمی تواند تلفن هایش را از مکانی عمومی مثل محل کارش برند. این جایایک سکانس سروکار نداریم. بایک ایده طریفیم؛ از فیلم سازی که برای هر نشانه ای، یک هویت مشخص قائل است و کارکردی استعاری را از آن طلب می کند.



دختر همسایه ای دارد که رفیق صمیمی دختر خانواده است. او که زیر بار فقر خانواده ممکن است همه رؤیاهای آینده اش را از دست بدهد، پیش از ورود خانواده اصلی داستان به بحران، از خانه فراری می کند و بعد تر او را فقط یک بار می بینیم؛ در یک پارک و در شرایطی که دیگر هیچ شباهتی به آن دختر محبوب و رؤیایر دازی که پیش تر از او دیده بودیم، ندارد. سکانسی که دختر همدیگر را می بینند، بابازی خوب باران کوشی و مهرآه شریفی نیا و آن نگاه غربی که بازیگر دوم دارد و قرار است نشان بدهد چه بر او گذشته، پارک زیر پوست شهر را به محل وقوع یکی از سکانس های ماندگار سینمای ایران بدل می کند؛ پارک باکاردی متفاوت از آنچه زندگی شهری تعریف اش می کند.

دیگر نمونه شاخص: دختری با کفش های کتانی (رسول صدر عاملی)

## ■ پل عابر / آسانسور

### ■ بوتیک (حمید نعمت الله)



اولین فیلم حمید نعمت الله پر از نشانه ها و المان های شهری ست. برای همین شاید بشود استثنای قائل شد و دو تا از نشانه های شهری را با بوتیک بر شمرد. فیلم، دو سکانس کلیدی دارد. اولی جایی است که اتی علیه حقیقت طغیان می کند و می خواهد برای جهانگیر توضیح دهد که چرا به طبقه و جایی که از آن آمده، تعلق خاطر ندارد و دومی، وقتی ست که جهانگیر، می فهمد اتی قربانی شده و برای انتقام به برجی می رود که مسبب رفتن اتی در آن زندگی می کند. سکانس اولی روی یک پل عابر اتفاق می افتد. بابازی استثنایی گلشیفته فراهانی و جامپ کات های محمد راضاموئینی که حس تنهایی این آدم را در محیط محدود پل عابر و در بالای شهر مدرنی که گرفتارش شده، تشدید می کند. سکانس دوم هم جهانگیر را دارد با چهره معمول محمد رضا گلزار که البته این چهره، متفاوت از همه فیلم است. او بدون هیچ حسی در صورت اش سوار آسانسور می شود؛ که یعنی کاری که باید انجام داده و حالا آسانسور حداقل برای مدتی می تواند او را از دید ما پنهان کند، هر چند عاقبت کاری که جهانگیر کرده محیطی تنگ در اندازه های همان آسانسور است. بوتیک از شهری ترین فیلم های تاریخ سینمای ایران است و استعاره هایش هم از نشانه های شهری، بیش از توان شمارش.

دیگر نمونه شاخص: حوالی اتوبان (سیاوش اسعدی)



تیتراژ کم کم کن که تند و تیز ترین انتقاد فیلمساز از جنگ بازگشته به مناسبات دنیای تازه شهر پس از جنگ است، روی نمای خیابان های تهران از دید زنی است که سوار یک تاکسی به سوی مقصد می رود. تاکسی در تقاطع های مختلف و پشت چراغ های ایستد، آدم های مختلف هر یک داستان خودشان را در آن شب بخصوص دارند و همه این ها مقابل چشمان بی تفاوت راننده تاکسی و زن مسافر و بر صدای قوایی نصرت فاتح علی خان اتفاق می افتد. در یکی از تقاطع ها دعوی بریاست و مردی زیر دست و پای آدم های دیگر است. مرد لحنه ای خودش را بیرون می کشد و فریاد کمک سر می دهد؛ وخب، او، خود کارگردان یعنی ملاقلی پور است.

دیگر نمونه شاخص: تهران، ساعت هفت صبح (امیر شهاب رضویان)

## ■ پاساژ

### ■ آب و آتش (فریدون جیرانی)



در سکانسی از آب و آتش، نویسنده که در پی مریم است تاراهی برای نجات خودش از مخمصه ای که در آن افتاده پیاید، به دنبال او وارد پاساژی می شود که مجید در آن جابوتیکی را اداره می کند. ما با مریم به بوتیک مجید می رویم و می فهمیم که مجید به دلیل کارش بازن های زیادی سروکار دارند که خرید هایشان را از آن مرکز خرید انجام می دهند. این اولین و تنها جایی است که مریم، شکایت نویسنده را به مجید می کند و ما با او در بوتیک تنها می مانیم تا مجید سراغ نویسنده برود و برگردد. استرس بازی لیلا حاتمی در این سکانس برای اتفاقی که خارج از دید ما در حال وقوع است، بایس زمینه مردمی که در حال خرید و گردش در یک پاساژ تجاری هستند، از جمله میزانشن های جذاب این فیلم فریدون جیرانی است؛ و البته به دلیل همان استرس جاری در صحنه، از جمله سکانس های سینمای ایران که بلافاصله فضای یک پاساژ را در ذهن تداعی می کند.

دیگر نمونه شاخص: دایره (جعفر پناهی)

## ■ پارک

### ■ زیر پوست شهر (رخشان بنی اعتماد)

این فیلم رخشان بنی اعتماد، تصویری که دوران است. شهری که با شعار جامعه مدنی، وارد یک زندگی تازه شده و خانواده ای از طبقه فرودست که می خواهند به طریقی خود را بالا بکشند. در این میان یکی از تلخ ترین سرنوشت های آدم های زیر پوست شهر را نه یکی از اعضای خانواده، که